

رویکرد پاکستان نسبت به طالبان محلی و طالبان افغانستان

الهام حسین خانی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۱۷ و تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۲/۱۱)

چکیده

پاکستان در منطقه شبه قاره، کشوری است که تنها، بیش از نیم قرن، از تاسیس آن می‌گذرد. اما در همین تاریخ اندک نیز موجب بحران‌های عمده‌ای در منطقه شده است. چندین جنگ با هند بر سر مساله حاکمیت بر کشمیر و رقابت تسلیحاتی به ویژه سلاح هسته‌ای با این کشور، تلاش همیشگی برای نفوذ در افغانستان جهت فائق آمدن بر بحران قومی - قبیله‌ای پشتونستان و ایجاد طالبان در این راستا، از جمله این بحران‌ها است. تا پیش از حادثه تروریستی یازده سپتامبر پاکستان با آموزش طالبان اکثراً پشتون در مدارس دینی خود و روانه کردن آنها به افغانستان حکومت طالبان در افغانستان را به وجود آورد و از آنها در جهت حفظ منافع ملی و امنیت ملی، خود استفاده می‌نمود، اما پس از این حادثه مجبور شد حمایت علنی خود از طالبان افغانستان را پنهان نموده و سیاست خارجی خود را تغییر دهد. حمله آمریکا به افغانستان، باعث بازگشت بسیاری از طالبان به مناطق قبایلی پشتونستان پاکستان شد و بحران طالبان محلی را در این کشور به وجود آورد. این مقاله با روش تاریخی - توصیفی تلاش می‌کند نشان دهد پاکستان چه رویکردهای داخلی و خارجی به مساله طالبان محلی و طالبان افغانستان داشته است.

* دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات اصفهان، گروه روابط بین الملل، اصفهان، ایران.

کلید واژگان

پاکستان، افغانستان، آمریکا، طالبان محلی، طالبان خارجی، امنیت ملی.

مقدمه

پاکستان کشوری است که موجودیتش وابسته به هویت اسلامی آن می‌باشد و از این رو یک رقابت هویتی و ریشه‌ای با هندوستان دارد، به طوری که این رقابت موجب رشد ارتش پاکستان شده است. از نقطه نظر هویت اسلامی، در این کشور دین به یک عامل زیربنایی تبدیل شده است که بر تمامی ابعاد سیاست‌های داخلی و خارجی پاکستان تاثیر گذارده است و منجر به پیوند ارتش پرنفوذ و تشکل‌های مذهبی در این کشور گردیده است. در کنار این، مسائل قومیتی در پاکستان به ویژه در مورد پشتون‌ها که سرزمین آنها همواره مورد ادعای ارضی افغانستان بوده و پاکستان نیز برای حل این مساله همواره از سیاست پشتون در برابر پشتون استفاده کرده است، مساله‌ای امنیتی برای این کشور به شمار می‌آید. پاکستان همواره با حمایت و تقویت طالبان افغانستان که اکثریت آنها پشتون می‌باشند، تلاش نموده تا حاشیه‌ای امنیتی برای خود به وجود آورد، غافل از اینکه این امر، پیامدهای ناخواسته دیگری همچون رشد طالبان محلی نیز با خود به همراه داشته است. بر این اساس پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از اینکه «رویکرد پاکستان نسبت طالبان تحت چه شرایطی قرار داشته و چه تاثیری بر امنیت ملی این کشور بر جای گذارده است؟» و در پاسخ، فرضیه پژوهش نیز این است که «تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی پاکستان تحت نفوذ پیوند ارتش و تشکل‌های مذهبی این کشور موجب شده تا با توجه به مساله قومیتی پشتون‌ها در دو سوی مرز دیوراند میان افغانستان و پاکستان و نیز مساله رقابت با هند و درگیری در کشمیر، حمایت پاکستان از طالبان افغانستان به یک استراتژی امنیت‌زا تبدیل شود و گاه پاکستان تحت فشار آمریکا مجبور باشد به صورت تاکتیکی این حمایت علنی را پنهان نماید و در کنار آن رشد ناخواسته طالبان محلی در این کشور به مساله‌ای امنیت‌زدا برای پاکستان تبدیل شده است.» در این فرضیه متغیر مستقل سیاست پاکستان نسبت به طالبان خارجی و محلی بوده و متغیر وابسته نیز تاثیرات امنیت‌زا و امنیت‌زدا برای امنیت ملی پاکستان است. به علاوه فشار آمریکا برای حمایت نکردن پاکستان از طالبان افغانستان به عنوان متغیر میانجی در نظر گرفته شده است. برای بررسی این فرضیه

از روش تاریخی- توصیفی استفاده شده که طی آن اطلاعات تاریخی در رابطه با موضوع پژوهش مورد تحلیل قرار گرفته است. از نظر سازمان پژوهش نیز پس از این مقدمه، مبانی نظری در مورد امنیت و بنیادگرایی آمده است، سپس بخشی در مورد پیوند ارتش و تشکل‌های مذهبی پاکستان بیان گردیده و آنگاه فرضیه اصلی مورد آزمون قرار گرفته و در پایان نیز از کلیه مباحث نتیجه‌گیری شده است.

۱. مبانی نظری

الف. امنیت ملی: تعریف و ابعاد

لارونس مارتین^۱ «امنیت را تضمین رفاه آتی و جان ای. موز^۲ آن را رهایی نسبی از تهدیدات زیان بخش و ایان بلایی^۳ امنیت را رهایی نسبی از جنگ، همراه با انتظار نسبتاً زیاد یعنی اینکه نتیجه هر جنگی که رخ بدهد، شکست طرف مقابل است» (۱) تعریف نموده‌اند. از دید سی.ا. مینینگ امنیت، «رهایی از عدم امنیت است و به نظر جان مارتس، امنیت، آزادی نسبی از تهدیدهای آسیب رساننده است.» (۲) از دیدگاه مایکل اچ. لوه، «امنیت ملی شامل سیاست دفاع ملی و نیز اقدامات غیرنظامی دولت برای تضمین ظرفیت کامل بقای خود به عنوان یک موجودیت سیاسی به منظور اعمال نفوذ و حصول اهداف داخلی و بین‌المللی است. از دید پنه لوه هارتلند تانبرگ، امنیت ملی یعنی توانایی یک ملت برای پیگیری موفقیت آمیز منافع ملی خود، در هر جای دنیا به همان نحوی که خودش آنها را می‌بیند.» (۳)

بعد داخلی امنیت ملی، «امنیت یک ملت در مقابل تهدیدهای پیدا و پنهان در درون مرزهای ملی را شامل می‌شود. این تهدیدها می‌توانند سیاسی مثل شورش و جدایی طلبی، اقتصادی مثل نابسامانی‌ها و بحران‌های حاد مالی، نظامی مثل کودتا، جنگ داخلی و تروریسم؛ و اجتماعی مثل آشوب‌های اجتماعی باشد که هر کدام به نوعی دولت ملی را تحت فشار و مورد تهدید قرار می‌دهد. امروزه سیاست‌ها و محیط داخلی، تاثیر بسیاری بر امنیت ملی گذاشته‌اند.» «تهدیدات داخلی با توجه به نقش روزافزون افکار

¹ - Lurence Martin

² - John E. Morz

³ - Ian Bellany

عمومی، قدرت و نقش موثر مردم و خواسته‌های تازه مبنی بر مشارکت هر چه بیشتر در تعیین سرنوشت خود، توان بیشتری پیدا کرده است. به طوری که تعیین سرنوشت خود، گاه به استقلال، گاه به خودمختاری و گاه به بروز بحران‌های دیگر منجر می‌شود. «(۴) بنابراین دولت‌های ملی همواره در صدد استقرار امنیت داخلی برای حفظ و پیشرفت نظام هستند.

بعد خارجی امنیت ملی، به تهدیدهای برون مرزی علیه یک دولت مربوط می‌گردد. این تهدیدها نیز دارای ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی است. «(۵) البته ساختار نظام بین‌الملل نیز می‌تواند سرچشمه امنیت و یا ناامنی در بعد خارجی امنیت ملی باشد که البته بر سیاست خارجی نیز تاثیر می‌گذارد. اگر ساختار نظام بین‌الملل برای یک کشور تهدیدزا باشد، سیاست خارجی آن کشور به مقابله با آن خواهد پرداخت و اگر این ساختار امنیت‌زا باشد، سیاست خارجی آن کشور، با چنین ساختاری همراهی خواهد نمود. در واقع اگر سیاست خارجی چنین تعریف شود: «راهبرد یا بخشی از یک نقشه کاربردی برای تصمیم‌گیری در یک کشور در برابر کشورهای دیگر یا نهادهای بین‌المللی، برای دست یافتن به اهداف ویژه ملی که در اصطلاح به آن منافع ملی می‌گویند،» (۶) آنگاه، «ساختار نظام بین‌المللی محدودیت‌ها و نیز امکاناتی برای سیاست‌گذاران به وجود می‌آورد. در واقع ساختار نظام بین‌المللی بر هدف‌ها و کنش‌های سیاست خارجی تأثیر به سزایی دارد. هنگامی که اهمیت این عامل بیشتر پی برده می‌شود که ساختار مزبور دستخوش یک سلسله تغییرات و دگرگونی‌های اساسی و بنیادی شود. تشکیل قدرت‌ها و از میان رفتن همبستگی و انسجام بلوکی و ظهور دولت‌های مقتدر ضمن فراهم کردن فرصت‌های جدید، خطرهایی نیز به همراه دارد.... به این ترتیب بسیاری از تصمیم‌ها و داده‌های سیاست خارجی، واکنشی است نسبت به رفتار سایر بازیگران.» (۷)

در واقع ابعاد مختلف امنیت ملی به مثابه نقاط مختلف تشکیل دهنده یک خط هستند که اگر در نقطه‌ای امنیت به خطر بیافتد این مخاطره به سایر نقاط نیز سرایت خواهد کرد. بر این اساس «تردیدی نیست که بدون وجود امنیت، هیچ برنامه‌ای در کشور قابل اجرا نیست. شکوفایی اقتصاد کشور، سرمایه‌گذاری، طرح‌ریزی برای توسعه و هر گونه فعالیتی که به زمینه آرام و مطمئن در سطوح مختلف جامعه نیاز داشته باشد، همه در گرو تأمین امنیت ملی است. در واقع امنیت در زمره اهداف و منافع ارزش‌های اصولی و پایدار جامعه است. امنیت در مفهوم و گستره ملی با هدف‌های ملی، حاکمیت ملی و استقلال

رابطه تنگاتنگ و لازم و ملزوم دارد. در همین چارچوب است که گفته می‌شود امنیت یک عنصر تجزیه‌ناپذیر است. به عبارت دیگر وقتی کشوری در یک نقطه از سرزمین خود فاقد امنیت است، این وضعیت در تمام شئون و ارکان دیگر کشور نیز تأثیر می‌گذارد. مثلاً نمی‌توان قبول کرد که کشوری مدعی امنیت داخلی باشد ولی فرضاً یک استان و یا شهر و یا بندر آن در اشغال بیگانه باشد و یا مدام از سوی دولت همسایه یا یک گروه داخلی تهدید شود.^(۸) مطلب دیگری که در برنامه‌ریزی امنیتی کشور مهم است، ارزیابی توانایی‌ها و ظرفیت‌ها و نیات دشمن یا حریف‌های بالقوه است. «تغییر در وضعیت‌های نسبی تسلیحات و توازن قوای نظامی و سایر منابع و عوامل قدرت از جمله مواردی است که ممکن است در برآورد وضعیت برای تأمین امنیت مؤثر باشد. در ضمن روش و ابزار رسیدن به امنیت باید معین کند که کدام قسمت از امنیت از طریق قدرت نظامی قابل تحصیل است، دیپلماسی در کجا کاربرد دارد و ابزار اقتصادی، تجاری، بازرگانی، معامله سیاسی، تبلیغات و... در چه زمانی به کار گرفته شوند. همان طور که گفته شد امنیت یک احساس و ادراک نسبی است و به طور دقیق قابل اندازه‌گیری نیست، ولی صرف اعتماد و اطمینان به وجود امنیت در داخل جامعه، پویایی و امید به آینده و اعتماد به نفس ایجاد می‌کند، و اینها از عوامل عمده پیشرفت و توسعه یک کشور است.»^(۹) در جهان امروز یکی از مهم‌ترین عوامل تهدید کننده امنیت ملی در دو بعد داخلی و خارجی، در بسیاری از کشورها و حتی عرصه بین‌المللی مساله بنیادگرایی اسلامی است که در این بخش بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ب. بنیادگرایی اسلامی: تعریف، عقاید و ویژگی‌ها

بنیادگرایی قرائتی است از دین که خواهان بازگشت مجدد به «بنیاد»های دین می‌باشد؛ و در مورد اسلام، این بنیادها شامل کتاب و سنت است. اما «تنها عنصری که می‌تواند بنیادگرایی را به خشونت پیوند بزند، و در عمل نیز چنین کرده، غیرمنعطف و آشتی‌ناپذیر بودن این قرائت از دین با دیگر ایدئولوژی‌ها و نیز قرائت‌های دینی است.

گراهام فولر تأکید می‌کند که بنیادگرایان اسلامی معمولاً محافظه‌کارترین مسلمانان سیاسی هستند و مصداق چنین افرادی سلفیون و مهم‌ترین شق آنان وهابیون می‌باشند. زمانی که درجه تصلب قرائت سلفیون از اسلام درک شود، مشخص می‌گردد که چنین قرائتی بی‌شک نمی‌تواند همزیستی با جهان

مدرن داشته باشد. در این میان، توجه به نکته دیگری نیز اهمیت دارد و آن خشونت ساختاری^۱ است؛ اصطلاحی که توسط یوهان گالتونگ طرح گردید و دال بر وضعیتی است که طی آن یک ساختار اجتماعی، محرومیت از ضروریات زندگی را بر شهروندان خود تحمیل می‌کند. چنین ساختاری را می‌توان به ویژه در افغانستان و پاکستان یافت و نکته مهم آنکه اصلی‌ترین نیروهایی که جذب گروه‌های تندروی اسلامی سلفی می‌شوند از این دو کشور بر می‌خیزند.» (۱۰)

از نقطه نظر عقیدتی «بنیادگرایان ارزش‌های دموکراتیک و فرهنگ غربی معاصر را طرد کرده و خواهان دولتی اقتدارگرا و متشرع هستند تا قوانین و نظام اخلاقی اسلام را به اجرا درآورد. آنان همچنین خواهان بهره‌برداری از نوآوری و فناوری در کسب اهداف خویش هستند. آنها تفسیری ستیزه‌جو و اقتدارگرا از اسلام ارائه می‌دهند که از خشونت پرهیز ندارد. بنیادگرایان برآنند که قدرت سیاسی به دست آورند تا اسلام را به شیوه مورد نظر خود ترویج کنند.» (۱۱) از یک سو، بنیادگرایان اسلامی «با مدرنیاسیون مبتنی بر سکولاریزم که دین را از تمام حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کنار می‌گذارد، به شدت مخالفند و برای مقاومت در برابر آن به اقدامات مختلفی دست می‌زنند.» (۱۲) با این حال فولر در این باره چنین می‌نویسد: «بنیادگرایی اسلامی واژه‌ای است مدرن که برای پدیده‌ای اساسا مدرن به کار می‌رود و عبارت است از جنبش‌های سیاسی مبتنی بر اصول اسلامی که معمولا از سوی غیر روحانیون رهبری می‌شوند؛ افرادی که در حقیقت اغلب با روحانیون سنتی و نگرش آنان نسبت به وضع موجود مخالفند، به سازکارهای مدرن تبلیغات و بسیج توده‌ها علاقمندند، و با داشتن یک دستور کار سیاسی که غالبا فراتر از اهداف مذهبی صرف است، به دنبال اصلاح کشور و جامعه هستند.» (۱۳)

از نظر ویژگی‌ها بنیادگرایان و جنبش‌های آنها دارای مشخصه‌هایی هستند که می‌توان آنها چنین برشمرد: (۱) «پیوستگی دین و دولت: قرآن قانون ارائه می‌دهد و دولت آن را به اجرا در می‌آورد؛ (۲) قرآن و سنت: بنیادهای اسلام عبارتند از قرآن، سنت رسول، سیره پیامبر و صحابه‌اش و نیز خلفای راشدین. نخستین وظایف مسلمانان معتقد به حقیقت نهایی، عبادت خداوند و دعوت به اسلام است و در این راه «خدا با آنهاست»؛ (۳) صراط مستقیم: هدف دعوت به تجدید حیات معنوی، بازگشت به صراط مستقیم است که مسلمانان نخستین را برانگیخت. تا مسلمانان به پاکی و اصالت اسلاف خود نگرند، راه نجاتی

¹ - Structural Violence

نخواهد بود؛ ۴) جهاد: طبق نظر بنیادگرایان، از آنجا که استقرار نظم اسلامی تکلیفی دینی است و امکان دارد متضمن جهاد نیز باشد و از آنجا که در آن مبارزه بدنی، جنگ، مرگ و شهادت مطرح است، با تعریف بیان شده از جانب بنیادگرایان، مبارزه قهرآمیز و خشونت بار، بخش مهمی از بازگشت به بنیادهای اسلامی است؛ ۵) امت جهانی: هدف نهایی مسلمانان خوب باید استقرار حاکمیت الله بر تمامی بشریت باشد و بنابراین، زمین موطن اسلامی است. دگرگون ساختن جامعه جاهلی، یعنی یهودیان، مسیحیان، کمونیست‌ها، ملحدین، مشرکین و مسلمانان مرتد، لازمه استقرار جامعه اسلامی است، زیرا این جامعه آزادی انسان از امیال دیگران و خود را تضمین می‌کند؛ ۶) عدالت اجتماعی: اسلام زندگی انسان را یک وحدت معنوی و مادی قلمداد می‌کند. اسلام مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد، اما آن را مطابق رفاه عمومی جامعه محدود می‌کند. اصل زکات، همراه با سیاست دولت از تقسیم جامعه به طبقات جلوگیری می‌کند؛ ۷) فرمانروایی مشروع: حکومت وقتی دارای مشروعیت است که بر اساس شریعت عمل کند و در صورت عدول از قوانین شریعت و اصرار بر آن حاکمان مؤمن نبوده و مشرکند؛ ۸) جامعه پاک دین: از جمله اهداف نهایی بنیادگرایان آن است که امت اسلامی بر اساس عقاید سلفی و پیروی از پیام پیامبر و زندگی نمونه او، عمل کرده و از لحاظ دینی جامعه‌ای پاک از ارزش‌ها و آداب و رسوم غرب بنا نهند؛ ۹) وحدت نظریه و عمل: در سنت پیامبر، پیام اسلام و اجرای آن درهم آمیخته است و بنابراین اسلام نه راه تصوف، بلکه راه اقدام و عمل است.» (۱۴)

۲. پیوند ارتش و تشکلهای مذهبی در پاکستان: تعیین کننده سیاست داخلی و خارجی

ارتش پاکستان، «قوی‌ترین و تاثیرگذارترین نهاد قدرت در این کشور است. نیروهای مسلح از جمله ارتش، طبق قانون اساسی پاکستان حق دخالت در امور سیاسی را ندارند، اما نظام سیاسی - اجتماعی پاکستان به گونه‌ای است که به اعتقاد کارشناسان و تحلیل‌گران سیاسی، ارتش کلیدی‌ترین نهاد سیاسی آن کشور به شمار می‌آید.» (۱۵) زیرا از همان آغاز تاسیس پاکستان، ارتش با دو ماموریت مهم رو به رو شد: یکی بازگرداندن کشمیر به قلمرو ملی پاکستان و دیگری، اسلامی کردن ساختار قدرت و ارائه آن به عنوان یک الگو در جهان اسلام. دو ماموریت نامبرده، باعث شدند ارتش پاکستان صرفاً به عنوان یک ارتش حرفه‌ای، حافظ تمامیت ارضی کشور باقی نماند و به صورت یک ارتش قدرتمند، توان بهره‌گیری

از تمامی امکانات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را داشته باشد (۱۶) و به علاوه برای اجرای دومین ماموریت خود، پیوندی با تشکل‌های مذهبی این کشور برقرار کند. «قانون اساسی پاکستان برای ارتش مزایای زیادی در نظر گرفته است که به بسیاری از اقدامات غیرقانونی آن، وجهه قانونی می‌بخشد. بسیاری از روسای جمهور این کشور طی مدت شصت سال تاریخ پاکستان، نظامی بوده و فرماندهان عالی‌رتبه ارتش بارها دست به کودتا زده و دولت‌های حاکم را ساقط کرده‌اند. ارتش طی چند دهه گذشته همواره در سیاست پاکستان دخالت کرده و از روش‌های مختلفی برای تحت کنترل داشتن دولت‌هایی که روی کار آمده‌اند، استفاده کرده است. از جمله این اقدامات می‌توان به اختلاف‌اندازی و تشدید رقابت بین احزاب مدعی کسب قدرت، مذاکره و نزدیکی با احزاب اسلامی تندرو و بنیادگرا، برای زیر فشار قرار دادن دولت، و در اختیار داشتن سازمان اطلاعات (آی.اس.آی) جهت در تنگنا قرار دادن دولت اشاره نمود.» (۱۷)

در پیوند با ارتش در بین نهادهای موثر در تعیین سیاست‌های داخلی و سیاست خارجی پاکستان، احزاب و گروه‌های مذهبی، علمای دینی و مدارس ایشان، از نقش تعیین‌کننده‌ای برخوردارند. این نفوذ و قدرت سیاسی-اجتماعی، که پیشینه آن به تاسیس پاکستان و حتی پیش از آن باز می‌گردد، دلایل متنوع و مختلفی دارد. اما نکته مهم این است که «در پاکستان هیچ یک از نخبگان سیاسی، نظامی و اقتصادی قادر به نادیده گرفتن نقش اسلام و علما در تحولات و تصمیم‌گیری‌ها نیستند و اکثر نخبگان این کشور ترجیح می‌دهند تا نظر علمای مذهبی را، به عنوان یک اهرم حمایتی، به سوی خود جلب کنند.» (۱۸) از جمله این گروه‌ها، می‌توان به جماعت اسلامی، جمعیت علمای اسلام، جمعیت علمای پاکستان، سپاه صحابه و نهضت فقه جعفری اشاره نمود که البته این گروه آخر شیعه می‌باشد.

قابل توجه اینکه پیوند ارتش و تشکل‌های مذهبی در پاکستان، روی سیاست‌های داخلی و خارجی این کشور تاثیر گذارده و همچنان نیز این تاثیر پابرجاست، به طوری که ایجاد طالبان توسط سازمان اطلاعات ارتش پاکستان، برای مسلط شدن بر افغانستان، از همین پیوند برمی‌خیزد. بر این اساس، این سازمان در سال ۱۹۹۴، با جمع‌آوری حدود یک هزار طلبه از قوم پشتون، که در پاکستان و افغانستان زندگی می‌کنند، از مدارس دینی وابسته به جمعیت علمای اسلام شاخه مولانا سمیع الحق، که امروز به شبکه مدارس حقانی شناخته می‌شود، جنبش طالبان را به رهبری ملامحمد عمر به وجود آورد. اما از

آنجا که اقوام پشتون در دو سوی مرز دیوراند در افغانستان و پاکستان زندگی می‌کنند، پس از حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان در آن کشور، بخشی از طالبان به مناطق قبایلی پشتون‌نشین مهاجرت کرده و معضل طالبان محلی را در پاکستان به وجود آوردند که سیاست داخلی و خارجی پاکستان را تاکنون نیز تحت تاثیر قرار داده است، البته بخشی از طالبان از پیش نیز در پاکستان در مناطق قبایلی به سر می‌بردند. به غیر از این، پشتون‌ها در ارتش پاکستان و سازمان اطلاعات این کشور نقش مهمی دارند. به طوری که «شبکه پشتون‌ها در فرماندهی عالی ارتش نقش عمده‌ای در تصمیم‌گیری ارتش و سازمان اطلاعات آن برای کمک بیشتر به طالبان ایفا کرده و می‌کند. ژنرال عبدالوحید، فرمانده کل ارتش، ژنرال علیقلی خان، رئیس اطلاعات ارتش، و تمام افسران آن که مستقیماً در عملیات افغانستان درگیر بودند، در زمان تشکیل دادن طالبان، همگی پشتون بودند.» (۱۹)

سیاست ایجاد طالبان، که به واسطه پیوند ارتش و تشکل‌های مذهبی پاکستان انجام شد، با چند هدف انجام گردید: نخست مساله خط مرزی دیوراند است که در سال ۱۸۹۳ توسط یک افسر انگلیسی به همین نام کشیده شده و پس از آن، همواره سرزمین‌های پشتون‌نشین پاکستان، مورد ادعای دولت‌های مختلف افغانستان بوده است. در واقع، «خط دیوراند دینامیسم ناسیونالیسم افغان است و هر حکومت افغان تقریباً به میزان خاصی از آن برای ایجاد وفاق و وحدت ملی، استفاده کرده است.» (۲۰) در مقابل نیز پاکستان در برابر این ادعاهای افغانستان، همواره تلاش کرده سیاست پشتون در برابر پشتون را پیش ببرد تا این خواست قومی را مهار کند و تشکیل طالبان نیز با همین هدف انجام یافته است. دوم اینکه طالبان با پتانسیل ایدئولوژیکی خود، می‌توانستند جبهه کشمیر را گرم نگه دارند و هند را در آنجا زمین گیر کنند. به عبارت دیگر، در این صورت پاکستان به ضریب امنیت روانی لازم دست می‌یافت. از این رو، پاکستان مایل بود امکانات طالبان را برای آموزش و تقویت نیروهای مبارز کشمیری به کار گیرد و پایگاه‌های آموزشی خوست در نزدیکی کشمیر می‌توانست این هدف را تامین کند. این مساله همچنین می‌توانست توجه گروه‌های مذهبی را به کشمیر جلب نماید و درگیری‌های قومی - مذهبی در پاکستان را، که پتانسیل ایجاد بحران‌های مخرب تهدید آفرین دارد، به مرزهای افغانستان و هند انتقال دهد.

۳. رویکرد پاکستان به طالبان خارجی و طالبان محلی

الف. بنیادگرایی طالبانی در پاکستان پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

در سال‌های منتهی به سپتامبر ۲۰۰۱، پدیده در حال رشد «طالبان‌گرایی» در پاکستان که بدون سر و صدا و خصوصا در مناطق قبایلی وجود داشت، بیش از هر چیزی مطرح شد. افزون بر اینکه همسایگی پاکستان با افغانستان و شباهت‌های این دو کشور به هم در زمینه‌های مختلف از جمله دین و زبان، شرایطی را به وجود آورده بود تا الگویی برگرفته از جنبش طالبان در پاکستان رشد و گسترش یابد، تشکل‌های مذهبی پاکستانی معتقد بودند که رشد و گسترش الگویی مبتنی بر اندیشه‌های طالبان در پاکستان، نه تنها امکان‌پذیر خواهد بود، بلکه بسیار ساده و بدون نیاز به واسطه تحقق پیدا خواهد کرد. این الگو در آن سال‌ها و نیز هم‌اینک در تشکیل محاکم شرعی در مناطق عشایر نشین و حضور شهروندان در این محاکم برای دادخواهی و خودداری از مراجعه به دادگاه‌های دولتی، نمود پیدا کرده است. علاوه بر این، تشکیل «شوراهای اسلامی» برای مبارزه با آنچه از کانال‌های ماهواره‌ای پخش می‌شود، از دیگر گام‌هایی بود که در این راستا برداشته شد و این امری بود که کشورهای غربی را در خصوص رشد پدیده «طالبان» در پاکستان بیمناک کرد. این واقعیت نیروهای با نفوذ در واشنگتن را بر آن داشت تا به دولت پاکستان هشدار دهند از سیاست گام نهادن در مسیر طالبان خودداری کند. در این زمان خطر تهدید منافع غرب و به ویژه منافع آمریکا در پاکستان بیش از هر زمان دیگری تا پیش از آن، وجود داشت ... در آن سال‌ها پیش‌بینی می‌شد که تا چند سال دیگر اگر کاری انجام نشود پاکستان به دست بنیادگرایان خواهد افتاد و از این رهگذر ایالات متحده مجبور خواهد شد از بیم آن که تأسیسات هسته‌ای این کشور به دست اسلامگرایان تندرو بیافتد، این تأسیسات را مورد حمله قرار دهد.» (۲۱)

با هشدار آمریکا در ابتدای اوت ۲۰۰۱، اسلام آباد وعده داد که با سازمان ملل جهت تحریم فروش اسلحه به طالبان همکاری خواهد کرد. دو روز پس از آنکه شورای امنیت به اتفاق آرا با ارسال ۲۰ کارشناس برای نظارت بر تحریم فروش اسلحه به طالبان، موافقت کرد، سخنگوی وزارت امور خارجه پاکستان در بیانیه کوتاهی، برای همکاری با این هیات اعلام آمادگی کرد. در این زمان سمیع‌الحق از رهبران جمعیت علمای اسلام اعلام کرد: «همه احزاب سیاسی و مذهبی برای برگزاری یک کنفرانس فراخوانده خواهند شد تا اقدامات لازم برای مقابله با برنامه سازمان ملل را بررسی کنند. زیرا هدف اصلی

آمریکا، پاکستان است. این اقدام سازمان ملل، حاکمیت پاکستان را در خطر قرار می‌دهد. ... ما از دولت خواسته‌ایم که با آن مخالفت کند.» (۲۲) به این ترتیب رهبران احزاب اصولگرای پاکستان، سیاست‌های واشنگتن در برابر جنبش طالبان، که در افغانستان حاکم بود و در پاکستان هم در حال قدرت‌گیری بود، را مورد حمله قرار دادند و تعهد کردند که با ناظران سازمان ملل متحد که برای نظارت بر تحریم فروش اسلحه به طالبان، به پاکستان می‌آیند، مقابله کنند. در کنفرانس مذکور حدود دوازده گروه بنیادگرا در آن شرکت داشتند و در پایان قطعنامه‌ای صادر شد که در آن آمده بود: «تعیین گروه‌های ناظر از سوی سازمان ملل متحد، یک حرکت توهین‌آمیز و یک اقدام تحریک‌آمیز و خشن علیه افغانستان است و گامی علیه حاکمیت و استقلال پاکستان می‌باشد.» این کنفرانس، اسلام آباد را به علت پذیرش ناظران مورد انتقاد قرار داد و اظهار داشت که این سیاست، خشم مردم را بر می‌انگیزد. (۲۳) از سویی دیگر، «رشد و گسترش پدیده اسلامگرایی در ارتش پاکستان نیز کاملاً واضح و آشکار شده بود و این در حالی به وقوع می‌پیوست که حکومت پاکستان از ایستادگی در برابر نیروهای اسلامگرای طالبان گرا ناتوان بود و سایر نیروهای سیاسی نیز از ترس سکوت اختیار می‌کردند.» (۲۴) سیاست خطرناک پاکستانی‌ها در ایجاد و حمایت از طالبان، تهدیدهای امنیتی طالبان و پیامدهای بسیار خطرناک‌تر آن در منطقه، بالاخره آمریکا را به این نتیجه رساند که خطوط ناموازی این بازی ممکن است سرانجام به جای بسیار باریکی منتهی شود. به ویژه در سال ۱۹۹۸، این تهدیدها شکل جدی‌تری یافت و آزمایش‌های هسته‌ای پاکستان در رقابت با آزمایش هسته‌های هند، دورنمای این تهدیدها را ژرف‌تر نمود. در لحظاتی که انتظار می‌رفت رویکرد حمایت پاکستان از طالبان، کشور را به ورطه نابودی بکشانند، کودتای ۱۹۹۹ ژنرال مشرف سوپاپ اطمینانی را گشود.

ب. رویکرد دولت مشرف به طالبان محلی و طالبان افغانستان

ژنرال پرویز مشرف «در ۲۱ مهرماه ۱۳۷۸ برابر با ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹ به کودتایی بدون خونریزی دست زد و دولت قانونی پاکستان را از کار برکنار نمود و در ۲۰ ژوئن ۲۰۰۱ با اصلاح قانون موقت اجرایی، به عنوان رئیس‌جمهور جدید پاکستان سوگند یاد کرد.» (۲۵) مشرف نیز پس از روی کار آمدن همان سیاست پیشین را تا سپتامبر ۲۰۰۱ در قبال طالبان و افغانستان دنبال کرد. اما حادثه تروریستی در ۱۱

سپتامبر، کلیه معادلات را بر هم زد و پاکستان را وارد شرایط تازه‌ای کرد. اکنون برای مقامات اسلام آباد یک راه باقی مانده بود که یا با طالبان باشند و یا در کنار آمریکا که خواهان تحویل اسامه بن لادن از سوی طالبان بود، قرار گیرند. در حقیقت دو سال تحریم اقتصادی و نظامی بر سر آزمایش هسته‌ای به اندازه کافی پاکستان را شکننده ساخته بود و این کشور دیگر توان آن را نداشت که هزینه‌های بیشتری را صرف بقای طالبان نماید. بنابراین، خیلی واضح بود که پرویز مشرف به راحتی بر سر طالبان با آمریکا مصالحه کند و در قبال منافع جدید، آنها را بفروشد.

سیاست جورج بوش رئیس جمهور آمریکا در مبارزه با تروریسم مبنی بر «هر که با ما نیست، تروریست است» موجب شد تا دولت پاکستان با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای، برای رهایی از تهدیدات آمریکا در جبهه مبارزه با طالبان و القاعده قرار گیرد. به این ترتیب بعد از ۱۱ سپتامبر، زمانی که معلوم شد آمریکا در پی حمله به افغانستان و سرنگونی طالبان است، مشرف، دست به انتخابی راهبردی- تاکتیکی زد. «مشرف چنان خود و پاکستان را در راستای منافع آمریکا در جنگ با ترور قرار داد که جان نگر و پوخته، از او به عنوان «چرخ جدایی ناپذیر ماشین منافع امپراتوری آمریکا» نام برد. در کنار این الفاظ و تحسین‌ها، ایالات متحده پاسخ همراهی اسلام آباد را با بیش از ۱۰ میلیارد دلار کمک پس از ۱۱ سپتامبر داد.» (۲۶) گزینش این راهبرد توسط مشرف در حقیقت دارای سه دلیل اصلی بود: پیمان سپاری راهبردی به آمریکا برای داشتن یک حامی قدرتمند، جلوگیری از نزدیکی هند به آمریکا، و ادامه حضور سیاسی در افغانستان، به طوری که حمایت اسلام آباد از ائتلاف جهانی علیه تروریسم به مفهوم قطع رابطه با طالبان و نفوذ در نظام بعد از طالبان نبود. مقامات اسلام آباد حمایت ظاهری خود از طالبان را قطع کردند، اما در عین حال اجازه دادند تا سفارت طالبان در پاکستان فعال باشد و به عنوان قدم بعدی، مقامات اسلام آباد برای نگه داشتن نفوذ خود در افغانستان و از دست ندادن طالبان که می‌توانست به عنوان مهره اصلی آنها عمل کند، سیاست معرفی و حمایت از «طالبان میانه رو» پیش کشیدند، که در آغاز، این نظر اسلام آباد مورد توجه قرار نگرفت و ایالات متحده آن را رد کرد. در پیگیری این سیاست مشرف نیز بارها اعلام کرد: «نمی‌توان بدون پذیرش وجود طالبان به عنوان یک واقعیت در افغانستان، به برقراری صلح در آن کشور امیدوار بود.» (۲۷)

در سوی دیگر، حمله آمریکا به افغانستان به قصد براندازی حکومت طالبان و قرار گرفتن پاکستان

در کنار آمریکا، باعث پررنگ شدن هر چه بیشتر احساس همبستگی بین قبایل دو سوی مرز شد. اکنون نه تنها طالبان و پشتون‌های افغانستان احساس می‌کردند که پاکستان به آنان خیانت کرده است، بلکه پشتون‌های پاکستان نیز تحت تاثیر احزاب قوم‌گرا و چپ پشتون، این پرسش را مطرح می‌کردند که بهتر است سرزمینشان تحت حاکمیت پاکستان، که پشتون‌ها سهم بسیار اندکی در ساختار حکومتی آن دارند، باشد یا برای تشکیل یک پشتونستان واحد با همکیشان خود در آن سوی مرز متحد شوند؟ ورود هزاران پشتون مسلح پاکستانی به افغانستان برای کمک به طالبان در آن زمان حتی اگر آگاهانه در راستای چنین هدفی صورت نگرفت، آنقدر نگران کننده بود که پاکستان را در مورد آینده مرزهای این کشور و امنیت آن نگران کرد. «(۲۸) به این ترتیب و با پررنگ شدن احساسات هویتی پشتون‌ها، «طالبان افغانستان که بعد از دخالت نظامی آمریکا از قدرت در کابل حذف شده بودند و سازمان القاعده که از افغانستان اخراج شده بود، هر دو در مناطق قبایلی پشتون‌نشین پاکستان پایگاهی برای خود یافتند و به ادامه جهاد با غرب پرداختند، اما این بار بخشی از این جهاد نیز به طرف حاکمیت مرکزی دولت پاکستان، به دلیل همکاری با آمریکا، تغییر جهت داد.» (۲۹)

دو سال پس از برگزاری همه پرسی در پاکستان در سال ۲۰۰۲ مبنی بر به رسمیت شناخته شدن مشرف به عنوان رئیس جمهور غیرنظامی که به نفع او پایان پذیرفت و منجر به تثبیت قدرت وی گشت، تحت فشار ایالات متحده، اسلام آباد با بی میلی تمام، ارتش خود را روانه مناطق جنوبی وزیرستان کرد تا مانع نفوذ عناصر طالبان و القاعده به این منطقه شود. این گونه بود که در میان تعجب نیروهای محلی طالبان، سازمان های اطلاعاتی پاکستان از آنها خواستند تا مبارزین خارجی را به آنها تسلیم و مواضع خود را از آنها جدا کنند. در حقیقت، عملیات نظامی در وزیرستان جنوبی هنگامی در سال ۲۰۰۴ آغاز شد که ارتش ایالات متحده به شدت نسبت به حضور نیروهای القاعده و طالبان در این مناطق اعتراض می‌کرد و در سال بعد، هنگامی که اولین علائم قدرت گیری دوباره نیروهای طالبان مشهود شد، نه فرماندهان نظامی و نه رهبران غیرنظامی پاکستان، اقدامی در جهت توقف این روند انجام ندادند. در چنین شرایطی، با فشار آمریکا، مذاکراتی میان واشینگتن و اسلام آباد در جریان بود تا نوعی توافق برای انجام عملیات مشترک آمریکا، انگلیس و ارتش پاکستان به دست آید. البته پاکستان نیز از این مذاکرات اهداف خود را داشت، چرا که به رغم واکنش‌های قبایل پشتون، مشرف می‌خواست این منطقه با

دگرگونی ساختار محلی و عشیره‌ای قدرت رو به رو شود تا با آنچه وی در جهت طراحی ساختار نوین هرم قدرت و حضور قانونی ارتش پاکستان در کوران سیاست این کشور در سر می‌پروراند، همخوانی بیشتری داشته باشد.» (۳۰)

در دو سال بعد هم وضعیت به همین منوال گذشت و همکاری مشرف با آمریکا برای سرکوب قبایل پشتون در مرز دیوراند با افغانستان ادامه یافت، با این حال پاکستان و به ویژه سازمان اطلاعات ارتش این کشور، منافع خود را در آن می‌دیدند که طالبان در افغانستان دوباره قدرت بگیرند و طالبان محلی پاکستان هم به سمت افغانستان برای مبارزه با دولت آن کشور و آمریکا حرکت کنند، البته سیاستی که رسماً توسط پاکستان اعلام می‌شد و گاهی در عمل نیز اجرا می‌گردید مقابله با طالبان محلی پاکستان در مناطق آزاد پشتون نشین بود که مخالفت آنها و اقدام گهگاه علیه دولت پاکستان را در پی داشت و حتی به ترور بوتو هم منتهی شد. «دستیابی طالبان به تجهیزات و سلاح‌های پیشرفته و منابع مالی جدید، سازماندهی گروه‌های شبه نظامی دوازده هزار نفری و گروه‌های انتحاری نزدیک به سیصد نفر، آموزش تاکتیک‌های جدید برای انجام حملات انتحاری، بمب‌گذاری و تخریب، ضربه زدن به نیروهای ناتو و آمریکایی، کشته شدن بیش از ۶۰ نفر از نیروهای انگلیسی تنها در سال ۲۰۰۷ و کشته و مجروح شدن ۷۵ نیروی نظامی ناتو نشان داد که طالبان دوباره در حال قدرت گرفتن و بازگشت بوده» (۳۱) و نیز خبر از آن می‌داد که پاکستان در حال پشتیبانی از آنان است چرا که این کشور در این زمان در مسائل امنیتی خویش با دو مشکل مواجه شده بود: از یک سو فعالیت نیروهای گروه‌های بنیادگرای محلی باید به شکلی نظام یافته، به خارج از مرزهای پاکستان هدایت می‌شد تا بار تخریبی آنها از دولت ساقط شود و این امر راهی جز تقویت طالبان افغانستان نداشت که از طریق مصالحه دولت پاکستان با طالبان محلی به وقوع پیوست، و از سوی دیگر و به عنوان پیامد مشکل اول، تصویر بین‌المللی پاکستان به عنوان کشوری حامی تروریسم و بنیادگرایی، موجب خدشه‌دار شدن وجهه آن و در نتیجه نزدیکی استراتژیک ایالات متحده به کشور رقیب یعنی هند شده بود.

در سال ۱۳۸۶ (۲۰۰۷) از سوی آمریکا به پاکستان هشدار داده شد تا تمامی پناهگاه‌های امن طالبان و القاعده را از بین ببرد. نقشه ای از اماکن القاعده و طالبان تحویل پاکستان شد و از اسلام آباد خواسته شد اقدام لازم را انجام دهد. همچنین تاکید شد گروهی از سربازان ائتلاف به منظور مراقبت از فضاهای

خالی که پاکستان قادر نبود از داخل کشور خود آنها را کنترل کند در مرز افغانستان مستقر شوند. «آمریکا در آن زمان آگاه بوده است که پاکستان بر خلاف دولت کابل، امکان دستیابی و اعمال نفوذ بر طالبان را دارد. همین امر موجب شده واشنگتن از تشکیل جرگه (شورا) صلح افغانستان پاکستان در کابل اعلام حمایت کند تا بدین ترتیب پیش از وارد کردن طرح «جنگ علیه ترور» به مرحله جدید، بازیگران جدید منطقه را به خوبی شناسایی کند. در این مرحله جدید جنگ علیه ترور، زمینه کشمکش و مبارزه، تنها افغانستان نبود بلکه شامل پاکستان هم می‌شد.» (۳۲) با نمایش مشرف در حمله به مسجد لعل که از مدارس آموزشی طالبان بود، اوضاع پاکستان و افغانستان به طور غیرمنتظره‌ای خشونت آمیز شد و یک سلسله انفجارهای انتحاری دو کشور را مجبور کرد تا جرگه صلح را در سال ۲۰۰۷ برپا دارند. این جرگه آغاز کننده یک روند داخلی میان افغان‌ها برای دستیابی به صلح با مشارکت طالبان و اسلام‌گرایان متحد آنها در پاکستان بود. با برگزاری این نشست، ابتکاری که با هدف تبیین نقش قبایل پشتون در بهبود روابط افغانستان و پاکستان شروع شده بود به خوبی انجام شد. توافق جرگه برای صلح و آشتی با طالبان و دیگر گروه‌های مخالف، در واقع نوعی تایید موضع پاکستان بود که راه‌حل‌های دیگری غیر از راه حل نظامی را برای دستیابی به صلح در افغانستان پیشنهاد می‌کرد.

در آگوست ۲۰۰۷، «مذاکرات دیگری بین طالبان و جرگه‌ای قبیله‌ای مورد حمایت دولت پاکستان به منظور بهبود وضعیت اجرای قانون و استقرار نظم در ناحیه باجور پاکستان برگزار شد که با شکست مواجه شد چرا که نیروهای طالبان قبل از هرگونه مذاکره‌ای خواستار آزادی تعدادی از هم‌قطاران خود توسط دولت بودند.» (۳۳) با شکست این مذاکرات طالبان دریافته‌اند که دولت مشرف نه توانایی سرکوب آنها را در مناطق قبایلی دارد و نه در مذاکرات به نتیجه خواهند رسید، طالبان با این وضعیت راه را برای علنی کردن نظام خلافت اسلامی در مناطق قبایلی خودمختار پشتون نشین باز دیدند، طرحی که البته به نتیجه نرسید.

در این زمان پرویز مشرف که دیگر سیاست مشت آهنین او در قبال طالبان کارایی نداشت و زیر فشار بین‌المللی و داخلی قرار داشت، تن به برگزاری انتخابات و کناره‌گیری از قدرت داد. اما دو حادثه مسجد سرخ و سپس ترور بی‌نظیر بوتو در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۷ توسط طالبان محلی، نمودی از حضور مجدد بنیادگرایان در تنش‌های سیاسی داخلی پاکستان تلقی شد و شرایط را برای مشرف سخت‌تر نمود.

به طوری که او دیگر چاره‌ای جز برگزاری انتخابات نداشت.

پ. رویکرد دولت زرداری به طالبان محلی و طالبان افغانستان

در پی انتخابات پارلمانی در پاکستان ۱۸ فوریه ۲۰۰۸، دولت غیرنظامی بر سر کار آمد و نوعی تغییر و جابه‌جایی جدی در نهادهای قدرت و میزان تاثیرگذاری و نفوذ آنها به وجود آمد، بر اساس این انتخابات یوسف رضا گیلانی نخست وزیر پاکستان شد و چند ماه بعد از آن آصف‌علی زرداری، همسر بی‌نظیر بوتو، به مقام ریاست جمهوری رسید. اکنون پس از غیرنظامی شدن نسبی عرصه سیاست در پاکستان، انتظار می‌رفت خط مشی‌های دولت جدید نیز، به ویژه در برابر طالبان محلی، دچار تحول و دگرگونی شود. امری که به صورت یک مشکل برای دولت جدید درآمده بود.

به این ترتیب با برآمدن دولت گیلانی و غلبه احزاب مردم و مسلم لیگ، شاخه نواز، بر فضای سیاسی پاکستان، ماهیت خط مشی دولت در قبال تندروهای مناطق قبایلی تغییر کرد. رویکرد میانه روی و مصالحه جویی دولت دموکراتیک جدید موجب شد که سیاست تعامل، تفاهم و همکاری بین مرکز سیاسی و مناطق قبایلی مطرح شود. البته خاستگاه این خط مشی را می‌توان در برنامه‌های حزب مردم و تأکید بوتو بر آن دانست: به گفته بی‌نظیر بوتو «مناطق قبیله ای در قرون وسطی زندگی می‌کنند. در آنجا سیستم پلیس، نظام دادگستری و... وجود ندارد. همه چیز به رؤسای قبایل بستگی دارد. ما حاضریم برای آن دسته از قبایلی که قانون اساسی را مراعات می‌کنند، شورایی ایجاد کنیم و بودجه‌ای نیز اختصاص دهیم که خود درباره نحوه هزینه کردن آن تصمیم بگیرند. اگر عصر مدرن را به این مناطق عقب مانده ببریم، می‌توانیم برای مقابله با تروریسم با مردم محلی قبایل همکاری و مصالحه کنیم.» (۳۴)

دولت جدید پاکستان از آوریل ۲۰۰۸، با اتخاذ گزینه‌های سیاسی برای اعتمادسازی متقابل به گفتگوهای صلح با گروه‌های مختلف طالبان محلی در مناطق قبایلی و ایالت سرحد اقدام کرد. در نخستین گام از ابراز حسن نیت دولت مرکزی، حدود سی تن از عناصر گروه طالبان از جمله صوفی محمد، از رهبران طالبان منطقه سوات و مالاکنڈ آزاد شدند. این اقدام نشان داد که دولت جدید در پی حل و فصل بحران امنیتی این کشور از طریق مصالحه و مذاکره است. تمام مقامات سیاسی و امنیتی

کشور نیز با این روند موافق و هم نظر بودند. اگرچه همواره مطرح می‌شد که در صورت شکست گزینه سیاسی، «گزینه های دیگری» نیز وجود دارد، می‌توان گفت، نخستین سیاست جنجالی وارثان بوتو همین طرح مدارا با طالبان بومی شناخته شد، چرا که این طرح نوعی نقض غرض بوده است. زیرا نخستین طرف مذاکره بیت الله محسود بود که مظنون اصلی ترور بوتو شناخته می‌شد.» (۳۵)

در چنین شرایطی دولت اوباما که با شعار تغییر در آمریکا در سال ۲۰۰۹ روی کار آمد، وضعیت امنیتی افغانستان و پاکستان را از اولویت های جدی دولت خود اعلام کرد. «اوباما راهبرد خود درباره افغانستان و پاکستان را در ۲۷ مارس ۲۰۰۹، اعلام نمود. بر اساس این راهبرد، آمریکا یک هدف مشخص را برای سیاست خارجی خود در این منطقه دارد و آن از هم گسیختن، برچیدن و شکست القاعده در پاکستان و افغانستان و جلوگیری از بازگشت آنها به این دو کشور در آینده است. راهبرد جدید آمریکا در افغانستان و پاکستان به نام «راهبرد افپاک» معروف شد. این راهبرد از یک سو به معنای وسعت دادن به جغرافیای مبارزه علیه تروریسم است و از سوی دیگر به این معناست که پیروزی گروه‌های القاعده و طالبان در افغانستان به طور اتوماتیک به بحران موجودیتی دولت پاکستان منجر خواهد شد، چرا که با توجه به مشخص شدن پناهگاه‌های ترورسیت‌ها در افغانستان و پاکستان، «این منطقه مرزی خطرناک ترین مکان در جهان است.» (۳۶) در راهبرد اوباما، چند تاکتیک اساسی وجود داشت که عبارت بودند از: افزایش نیروهای آمریکا در افغانستان، افزایش ظرفیت دولت برای مبارزه با ناکارآمدی در مقابله با طالبان، مذکره با طالبان به ویژه بخش میانه‌روی آنها، استفاده از همکاری همسایگان افغانستان به ویژه پاکستان، و مذاکره با طالبان محلی پاکستان.

در راستای راهبرد اوباما و تاکید آن بر نقش پاکستان در مورد مساله طالبان، «دولت گیلانی، راهبرد مذاکره و مفاهمه را برای حل مشکل طالبان محلی را شدت بخشید.» (۳۷) البته دولت پاکستان اهداف کوتاه مدت و بلندمدت متعددی را در مذاکرات دنبال می‌کرد که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: «رهایی از بحران امنیتی و کاهش پرستیژ نیروهای دولتی و امنیتی پاکستان نزد افکار عمومی پاکستان، فشار به دولت افغانستان برای حل مشکلات مرزی خویش با پاکستان، فشار به دولت افغانستان و نیروهای ائتلاف برای سهم کردن طالبان در دولت افغانستان، ترمیم موازنه قوا در مقابل همسایگان، به خصوص هندوستان.» (۳۸) در راستای برآوردن این اهداف، «شیوه اعلامی دولت گیلانی برای برخورد با شبه

نظامیان از هوشمندی ویژه‌ای برخوردار بود، چرا که وی با جداسازی وضعیت طالبان محلی از شبه نظامیان خارجی مستقر در این مناطق تلاش کرد از تاکتیک کوچک سازی بحران، ایجاد شکاف در بدنه طالبان محلی و شبه نظامیان و در نهایت باز گذاشتن باب تفسیر و توجیه تحولات آتی در این حوزه، بهره ببرد. کوچک سازی بحران امکان برخورد دقیق و محاسبه شده با طالبان محلی را به دولت می‌داد ضمن آنکه همچنان از تهدید این مناطق برای آمریکا و نیروهای ناتو در افغانستان به دلیل حضور شبه نظامیان خارجی بهره برداری می‌کرد.» (۳۹)

چنان که گفته شد برای عملیاتی کردن مذاکرات صلح دولت ایالتی سرحد پاکستان در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۷ در منطقه «سوات» با طالبان محلی قرارداد صلح امضا کرد و بر اساس این توافق نامه، قرار شد کمیته مشترکی متشکل از اعضای نمایندگان دولت محلی ایالت سرحد و طالبان محلی تشکیل شود که بر اجرای این معاهده نظارت کند. مفاد مهم این توافقنامه عبارت بود از: طالبان محلی تمام پایگاه‌های آموزش نظامی خود را در منطقه سوات جمع آوری خواهند کرد. علاوه بر این، از تاریخ امضای توافقنامه به مقر نیروهای ارتش، شبه نظامی و پلیس حمله نخواهند کرد؛ طالبان محلی نباید با رفتن دانش آموزان دختر به مدرسه و کار کردن زنان مخالفت کنند؛ طالبان محلی باید تسلیحات سنگین خود را به دولت محلی پاکستان تحویل دهند و هر گونه خشونت و اقدامات مسلحانه را در این منطقه محکوم کنند؛ طالبان محلی در منطقه سوات آتش بس اعلام خواهند کرد و حق تعرض به تاسیسات دولتی را نخواهند داشت؛ دولت ایالتی سرحد به طالبان محلی اجازه می‌دهد قوانین شرعی در «سوات» و «مالاکند» اجرا کنند و به علاوه نیروهای نظامی دولتی از این منطقه تخلیه شوند؛ ایجاد امکانات رفاهی و بهداشتی در سوات و مالاکند از تعهدات دولت ایالتی سرحد است؛ و طالبان محلی به رهبری مولانا فضل الله متعهد می‌شوند از حمل علنی سلاح خودداری و هر گونه حاکمیت دولتی را قبول کنند.

پس از آنکه طالبان محلی پاکستان به توقف خشونت های دو جانبه با دولت امیدوار شدند و قراردادهای صلح امضا شد، رخدادها و پیامدهایی بروز و ظهور کرد که باز همان قصه تاریخی شروع مجدد خشونت ها را تکرار کرد. مهمترین این حوادث که در واقع دور جدید خشونت ها را به دنبال داشت سخنان «بیت الله محسود، رهبر جنبش طالبان پاکستان، بود که اعلام کرد: طالبان پس از آتش بس با دولت پاکستان به مقاومت و جهاد در افغانستان علیه اشغالگری آمریکا و ناتو ادامه خواهد داد زیرا اسلام

و جهاد مرز نمی شناسند که پی آمد آن مخالفت جدی آمریکا با طرح صلح دولت پاکستان با شبه نظامیان و هشدارهای مکرر این کشور مبنی بر آزادی عمل طالبان در صورت تحقق این طرح بود. در عمل نیز چنین شد، چرا که طالبان با کاروان های نظامی و سلاح های سنگین خود از ۱۵ کیلومتری شهر پیشاور حرکت کردند و در مناطق همجوار پیشاور به اخراج قضاات دولتی و دایر کردن دادگاه های شرع پرداختند و برای اخاذی اقدام به آدم ربایی و تهدید ساکنان اطراف شهر نمودند که این امر موجب وحشت اهالی و نگرانی مقامات از سقوط پیشاور به دست طالبان و سایر تندروهای متحد آنان شد. (۴۰)

در پی بروز تحولات مذکور، نخستین وزیر پاکستان در جلسه مشترک با مقامات ارشد سیاسی و امنیتی، از جمله فرمانده ارتش، درباره نحوه واکنش به روند امور، تصمیماتی اتخاذ و ابلاغ کرد. در نهایت، به دنبال این وضعیت در نیمه اول شهریور ۱۳۸۷ (اگوست ۲۰۰۸)، ژنرال کیانی رئیس ستاد ارتش پاکستان، جبهه ای را در باجور، پایگاه القاعده و طالبان محلی در نزدیکی مرز افغانستان گشود و البته قبل از آن، ارتش پاکستان نبردی سنگین را در هرات در شمال غرب این کشور علیه شبه نظامیان آغاز کرده بود و در جنوب پیشاور، ارتش توانست کنترل تونل استراتژیک کوهات را که از طریق آن اقلام مورد نیاز نیروهای ناتو به افغانستان ارسال می شود مجددا در دست گیرد (۴۱) و در این رابطه «یوسف رضا گیلانی تأکید کرد: «دولت پاکستان برای برقراری صلح و ثبات در منطقه قبایلی پاکستان تلاش زیادی کرد و به همین منظور معاهدات صلح با برخی گروه های طالبان محلی نیز بسته شد. اما آنها به این معاهده پای بند نبودند.» در واقع، بی اعتمادی و عدم حسن نیت طرفین موجب شد که انگشت اتهام را به سوی یکدیگر گرفته و طرف مقابل را به آغاز درگیری و نقض آتش بس و توافق صلح متهم کنند» (۴۲) و باید گفت اظهارات گیلانی در واقع به معنای شکست راهبر نرم افزاری و جایگزینی دوباره راهبرد سخت افزاری در رویکرد دولت پاکستان به مساله طالبان محلی بود و در رابطه با راهبرد اصلی پاکستان یعنی حمایت از طالبان و بنیادگرایان در افغانستان، آنچه دست پاکستان را بار دیگر گشود، کشته شدن اسامه بن لادن، رهبر القاعده، در این کشور بود. در روز ۲۸ می (۲۰۱۱)، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، باراک اوباما در برابر رسانه های جمعی حاضر شد و اعلام داشت که اسامه بن لادن در عملیاتی در نزدیکی اسلام آباد پایتخت پاکستان، توسط کماندوهای آمریکایی کشته شده است. نکته جالب توجه این بود که اسامه بن لادن در یک منطقه نظامی در پاکستان مخفی شده بود،

محلی که دولت و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان به خوبی از آن اطلاع داشتند و این امر به یک مسأله عمده در رابطه میان پاکستان و آمریکا تبدیل شد و نشان داد پاکستان به هیچ وجه در مبارزه با طالبان و القاعده جدی نبوده است. این مسأله اعتماد ایالات متحده را به پاکستان سلب نمود و این کشور را بیشتر به سمت هند سوق داد. حتی آمریکا پروازهای هواپیماهای بدون سرنشین خود بر فراز مناطق قبیله نشین خود مختار پاکستان افزایش داد و حملات مستقلى را با موشک به این مناطق انجام داد که این حملات در آذر ۱۳۹۰ (اواخر سال ۲۰۱۱) به مناطق قبیله‌ای پاکستان منجر به عدم حضور این کشور در اجلاس بن دو شد که آمریکا برای برقراری امنیت در افغانستان و مقابله با طالبان آن را تشکیل داده بود. حتی پاکستان، «اقدامات عملی جدی‌ای علیه نیروهای امریکایی و نیروهای غربی در افغانستان در دستور کار قرار داد و همکاری خود را با این نیروها کاهش داد و پایگاه هوایی که در اختیار امریکایی‌ها بود را تعطیل کرد.» (۴۳) با این حال پاکستان به عنوان کشوری که نیازمند کمک‌های امریکاست در رابطه با مبارزه آمریکا با طالبان، دوباره در سال ۲۰۱۲، اجازه عبور کاروان‌های حامل تجهیزات برای نیروهای ناتو و آمریکا در افغانستان را صادر نمود تا نشان دهد تنها به صورت تاکتیکی حاضر است با آمریکا برای مبارزه با طالبان همکاری کند، اما راهبرد اصلی خود یعنی حمایت از طالبان افغانستان را هرگز رها نخواهد کرد.

نتیجه‌گیری

با پایان یافتن این مقاله با موضوع «رویکرد پاکستان نسبت به طالبان محلی و طالبان افغانستان» حال نوبت به نتیجه‌گیری از کلیه مباحث رسیده است و برای این کار لازم است تا بار دیگر سوال و فرضیه پژوهش مرور شود. در سوال اصلی مقاله آمده بود: «رویکرد پاکستان نسبت طالبان تحت چه شرایطی قرار داشته و چه تاثیری بر امنیت ملی این کشور بر جای گذارده است؟» و در پاسخ، فرضیه پژوهش نیز این بود که: «تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی پاکستان تحت نفوذ پیوند ارتش و تشکل‌های مذهبی این کشور موجب شده تا با توجه به مسأله قومیتی پشتون‌ها در دو سوی مرز دیوراند میان افغانستان و پاکستان و نیز مسأله رقابت با هند و درگیری در کشمیر، حمایت پاکستان از طالبان افغانستان به یک استراتژی امنیت‌زا تبدیل شود و گاه پاکستان تحت فشار آمریکا مجبور باشد به صورت

تاکتیکی این حمایت علنی را پنهان نماید و در کنار آن رشد ناخواسته طالبان محلی در این کشور به مساله‌ای امنیت‌زدا برای پاکستان تبدیل شده است.» برای بررسی این فرضیه، سه بخش اصلی وجود داشت یکی پیوند ارتش و تشکل‌های مذهبی در پاکستان به عنوان عامل تعیین‌کننده سیاست‌های داخلی و خارجی در این کشور، دیگری رویکرد دولت مشرف به طالبان محلی و طالبان افغانستان و سومی رویکرد دولت زرداری به طالبان محلی و طالبان افغانستان.

چنانچه از مباحث به روشنی پیدا بود، در مجموع پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چه دولت‌های بوتو و نواز شریف و چه دولت نظامی پرویز مشرف که در ۱۹۹۹ با کودتا بر سر کار آمد منافع پیش‌گفته را از طریق طالبان دنبال می‌کردند. اما بعد از ۱۱ سپتامبر، وقتی معلوم شد که آمریکا در پی حمله به افغانستان و سرنگونی طالبان است، پرویز مشرف رئیس‌جمهور پاکستان، دست به یک انتخاب راهبردی - تاکتیکی زد. سرویس امنیتی - اطلاعاتی ارتش پاکستان تا این زمان به طور گسترده‌ای در کمک کردن، مشاوره و گاهی هم در اختیار گذاشتن نیرو و منابع برای طالبان نقش اساسی داشت. اما مشرف بعد از چند تماس تلفنی و دیدار محرمانه با مقامات آمریکایی دریافت که رژیم طالبان در حال فروپاشی است و آینده نخواهد داشت؛ بنابراین عاقلانه دید که در مبارزه با تروریسم به آمریکا بپیوندد و همین کار را هم کرد. آمریکا از این تغییر جهت و موضع پاکستان به شدت خشنود شد. با اعتماد آمریکا به پاکستان برای مبارزه حقیقی با طالبان، دولت مشرف تجهیزات و ساماندهی پنهانی طالبان را از سر گرفت و در مناطق مرزی خود با افغانستان یعنی درست در درون مناطق قبایلی خودمختار پشتون آنها را جای داد، به طوری که یکی از عوامل مهم قدرت‌یابی دوباره طالبان در افغانستان شد. اما اتفاق دیگری که افتاد و ثمره ناخواسته سیاست مشرف بود گسترش طالبان محلی پاکستان در همان مناطق قبایلی پشتون نشین در نزدیکی مرز دیوراند بود، مسأله‌ای که هم دولت پاکستان را مورد چالش سیاسی - نظامی قرار داد و هم غرب را متوجه خطر افتادن تسلیحات اتمی پاکستان به دست بنیادگرایان محلی پاکستان نمود ترور بی‌نظیر بوتو در آستانه انتخابات و برکناری مشرف از قدرت این پیام را با خود داشت که گروهی تندور در پاکستان وجود دارد که نه تنها از توافقات بوتو و آمریکا و حضور آمریکا در معادلات قدرت منطقه ناراضی است، بلکه اراده و توان برهم زدن بازی و امنیت پاکستان را نیز دارند. با روی کار آمدن دولت زرداری، آمریکا از دولت جدید خواست که مذاکرات صلحی را با طالبان محلی آغاز کنند. در

واقع ثمره این مذاکرات تغییر سیاست پاکستان در قبال طالبان محلی بود که در نتیجه آن رویکرد سخت افزاری در سال ۲۰۰۸ به رویکرد نرم افزاری تغییر یافت و به معنی شکست سیاست‌های مشرف در ایجاد امنیت در پاکستان بود. اما مذاکرات دولت و طالبان محلی پس از آنکه به نتیجه رسید و به امضای یک موافقتنامه انجامید، با حملات تروریستی طالبان محلی متوقف شد و دوباره همان رویکرد نظامی جانشین رویکرد سیاسی شد. به طوری که نشان داد مواجهه و منازعه مرکز سیاسی و طالبان محلی در پاکستان، رویارویی و تقابل دو گفتمان سیاسی- اجتماعی است که هیچ درک و ذهنیت مشترکی از یکدیگر ندارند. گفتمان قبیله‌ای- قومی، افراط‌گرای مذهبی، خشونت‌گرا و مرکز گریز که بسیاری اوقات به سمت مرکز ستیزی سوق می‌یابد در یک سو و گفتمان امنیت محور و حاکمیت‌گستر دولت مرکزی که هرگونه تحرک پیرامونی را با انگاره‌ها و در چارچوب های امنیتی تعبیر و تفسیر می‌کند در سوی دیگر قرار دارد. در بعد خارجی هم همین مساله برای پاکستان وجود دارد و گفتمان امنیتی پاکستان در مقابله با هند و نیز در مقابله با مساله پشتونستان، این کشور را به حمایت از طالبان افغانی هدایت می‌کند، امری که حتی فشارهای آمریکا نیز نمی‌تواند به صورت راهبردی آن را تغییر دهد و تنها پاکستان حاضر است تاکتیک خود را تغییر داده و گاه نمایش مقابله با طالبان را به اجرا گذارد، زیرا طالبان در افغانستان برای پاکستان حریم امنیتی به وجود می‌آوردند، با اینکه در مقابل، عقبه آنان در خود پاکستان، یعنی طالبان محلی، عاملی امنیت‌زدا می‌باشد، اما به نظر می‌رسد ایجاد امنیت توسط طالبان افغانستان برای پاکستان، به ضرر ایجاد ناامنی توسط طالبان محلی برای این کشور می‌آورد.

منابع

- ۱- بری بوزان، *مردم، دولت ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، ص ۳۱.
- 2- K. Booth, "Security and Emancipation", *Review of International Security Studies*, Vol. 17, 1991, P. 319.
- ۳- محمدعلی ناجی راد، *جهانی شدن تروریسم*، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸.
- ۴- بهادر امینیان، «محیط داخلی و تأثیر آن بر امنیت ملی»، *سیاست دفاعی*، زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۰.
- ۵- هلگا فندرون، *ارزیابی های انتقادی در زمینه امنیت بین الملل*، ترجمه علیرضا طیب (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴)، ص ۷.
- 6- Jack C. Plano and Roy Olton, *The International Relations Dictionary* (California: ABC-Clio, Third Edition, 1982), P. 6.
- ۷- عبدالعلی قوام، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل* (تهران: سمت، چاپ نهم، بهار ۱۳۸۲)، صص ۱۴۵-۱۴۶.
- ۸- علی اصغر کاظمی، *روابط بین الملل در تئوری و عمل* (تهران: نشر قومس، چاپ چهارم، ۱۳۸۴)، صص ۱۱۷-۱۱۸.
- ۹- همان، صص ۱۲۲-۱۲۳.
- ۱۰- سروش آریا، «گرفتار در زنجیر خشم»، *گزارش*، آبان ۱۳۸۹، صص ۶۳-۶۴.
- ۱۱- چریل برنارد، *اسلام دموکراتیک مدنی؛ رویکرد آمریکایی*، ترجمه عسگر قهرمانی پور (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴)، ص ۲۷.
- ۱۲- عباسعلی رهبر و سیدمجید مهاجرانی، «هستی شناسی بنیادگرایی اسلامی در جهان عرب»، *رهیافت های سیاسی و بین المللی*، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۸۷، صص ۱۲۹-۱۲۸.
- ۱۳- گراهام فولر و یان لسر، *احساس محاصره: ژئوپولیتیک اسلام و غرب*، ترجمه علیرضا فرشچی (تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ، ۱۳۸۴)، ص ۱۱.

۱۴- هرایر دکمبجیان، جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب؛ بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی، ترجمه حمید احمدی (تهران: کیهان، ۱۳۸۴)، صص ۸۷-۸۵.

۱۵- حسام الدین امامی، افغانستان و ظهور طالبان (تهران: انتشارات شاب، ۱۳۷۸)، ص ۹۳.

۱۶- محمدرضا موسوی، «فتودال های درجه دار»، سایت باشگاه اندیشه، ۱۳۸۹/۷/۱۸، در:

<http://www.andishe.com/politics/article/13952>

17- <http://www.cffr.org/publication/14926>, Access Date: 12 March 2010.

۱۸- امامی، پیشین، ص ۹۷.

۱۹- احمد رشید، «پاکستان و طالبان»، در ویلیام میلی، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق (مشهد: ترانه، ۱۳۷۷)، صص ۱۱۰-۱۰۹.

۲۰- سلیگ اس هاریسون، «تهاجم شوروی، پاسخ آمریکا و نهضت مقاومت»، در دیه گو گور دووز و سلیگ اس هاریسون، پشت پرده افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی (تهران: انتشارات بین المللی المهدی، ۱۳۷۹)، صص ۶۴-۶۱.

۲۱- الوسط، «خیزش آرام طالبان در پاکستان» مترجم م. باهر، ترجمان سیاسی، شماره ۱۵، ۱۳۸۰، صص ۲۰-۱۹.

۲۲- الشرق الاوسط، (۱۳۸۰)، «اصولگرایان پاکستان، پشتیبان طالبان»، ترجمه م. ادیب، ترجمان سیاسی، شماره ۳۶، ۱۳۸۰، ص ۳۰.

۲۳- همان، ص ۲۹.

۲۴- الوسط، پیشین، ص ۲۰.

۲۵- زیبا فرزین نیا، «ریاست جمهوری مشرف»، دیدگاه ها و تحلیل ها، ۱۳۸۰، صص ۴۲-۴۱.

26- Sheryle Gaystollberg, "Leading Military in the War, but not as A War President", *New York Times*, 2009, 6.

۲۷- روزنامه خراسان، شماره ۱۶۳۴، ۱۳۷۹، ص ۹.

۲۸- بی نا، «شکست طالبان فرجامی تلخ برای اسلام آباد»، کیهان هوایی، شماره ۱۳۵۵، ۱۳۸۰،

۱۴۰ ◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره نوزدهم / تابستان ۱۳۹۱

ص ۲۰.

۲۹- پیرمحمد ملازهی، «چالش سیاسی و ایدئولوژیک در پاکستان، سرنوشت مبهم»، **همشهری دیپلماتیک**، شماره بیست و دوم، ۱۳۸۶، ص ۶۳.

۳۰- پیرمحمد ملازهی، «مناطق قبایل آزاد پاکستان: پناهگاه بن لادن»، **گزیده تحولات جهان**، شماره ۴، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱.

۳۱- اسماعیل باقری، «افغانستان و خیزش دوباره طالبان»، **فصلنامه منطقه ای جهان اسلام**، شماره بیست و نهم، ۱۳۸۶، صص ۱۴۳-۱۴۲.

۳۲- سید سلیم شهزاد، «دور جدید مذاکرات صلح میان طالبان و آمریکا، مذاکرات تیگا»، ترجمه زکیه عزتی، **همشهری دیپلماتیک**، شماره هفدهم، ۱۳۸۶، ص ۲۱.

۳۳- گلوبال تروریسم آنالیز، «بررسی حضور طالبان در نواحی هفتگانه قبیله ای پاکستان حرکت برادران دینی»، ترجمه محمد امین خرمی، **ترجمان سیاسی**، شماره بیستم، ۱۳۸۶، ص ۲۴.

۳۴- امیدهای بوتو به حمایت غرب، ۱۳۸۶، در: <http://www.iran-newspaper.com>

۳۵- مهین السادات صمدی، «طرح مدارا با طالبان بومی»، در:

<http://www.iran-newspaper.com>

۳۶- حسین دهشیار، «راهبرد ضد شورش باراک اوباما در افغانستان»، **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره بیست و یکم، ۱۳۸۹، ص ۱۹.

۳۷- ابوالفضل حلیم زمهریری و اسماعیل باقری، «نگرش دولت افغانستان به راهبرد دولت جدید پاکستان در قبال طالبان»، **فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام- ویژه افغانستان**، ۱۳۸۸، ص ۱۵۳.

۳۸- همان، صص ۱۶۲-۱۵۸.

۳۹- زیبا فرزین نیا، «چالش های دولت ائتلافی پاکستان»، **رویدادها و تحلیل‌ها**، شماره ۲۲۲، ۱۳۸۷، صص ۴۴-۴۳.

۴۰- روزنامه بوستون گلوب آمریکا به نقل از: <http://www.paymanemeli.com/87/3/1>

◇ رویکرد پاکستان نسبت به طالبان محلی و طالبان افغانستان

۴۱- محمود واعظی، *کانون بحران در آسیا* (تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۹)، ص ۱۰۰.

42- <http://www.iran-newspaper.com>, 1387.

۴۳- محمدرضا عرفانی، «بازی جدید پاکستان برای امتیاز گیری از آمریکا»، *دیپلماسی ایرانی*، ۱۳۹۰، در: <http://www.irandiplomacy.ir/fa/news/4/bodyView/18800>

Archive of SID